

متن پرسش

با سلام خدمت استاد عزیز: با توجه به جواب ۱۱۱۹۹ که فرمودید: «همین که پذیرفته‌اید بنده در خارج از ذهن شما وجود دارم که از بنده سؤال می‌کنید، نشان می‌دهد به طور بدیهی وجود خارج را پذیرفته‌اید و اگر هم بگویید همین هم در ذهن خود دارید پس چرا از بنده سؤال می‌کنید، از آن صورت ذهنی که در ذهن خود دارید سؤال کنید؟!» باید بگویم بنده نپذیرفتم شما در خارج از ذهن بنده وجود دارید اتفاقاً می‌خواهم خدمتتان عرض کنم دلیلی نیست که شما در خارج از ذهن من هستید بلکه چه اشکالی دارد که از شما در درون خود سوال می‌پرسم اصلاً شما را قسمت ناخودآگاه من که به آن آگاهی ندارم و تحت اختیارم نیست می‌سازد و من از ذهن خودم سوال پرسیدم و جواب گرفتم و اینکه فرمودید: «اگر هم بگوییم علم همان چیزهایی است که در ذهن ما است بدون آن که حکایت از جهان خارج کند، که باید منکر وجود اطراف خود باشید و فقط با خودتان حرف بزنید. بدیهی است که این کار را نمی‌کنید.» در این سخن شما پیش فرضی دارید که لازمه قائل شدن به اینکه علم همان چیزهای ذهنی است انکار وجود اطراف خود و حرف زدن با خود است باید خدمتتان عرض کنم این لازمه درست نیست و بنده منکر وجود اطرافم نیستم بلکه می‌گویم اطراف من که درک می‌کنم همان وجود های ذهنی من هستند و لازمه این سخن این نیست که با خودم مثل دیوانه ای حرف بزنم بلکه لازمه اش آن است که شما وجود ذهنی من هستید و من در عالم ذهن با شما صحبت می‌کنم و عالم ذهن من همان اطراف من هستند که تجلی ذهن ناخودآگاه من یا همان خداوند هستند و چه دلیلی است که این سخن حکما را «نفس ناطقه با احاطه‌ای که به جهت مجرد بودن بر همه‌ی محسوسات دارد به کمک حس، صورت محسوسات را در خود ابداع می‌کند» اینگونه نگوئیم که نفس ناطقه با احاطه‌ای که به جهت مجرد بودن دارد مستقلاً صورت هایی را در ذهن ابداع می‌کند؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: لازمه‌ی این سخن انکار هرچیزی است که خارج از ذهن وجود دارد و عملاً شمائید و ذهن خود که این با بدیهیات ادراک افراد نمی‌خواند هرچند کسی که این‌طور فکر کند را کسی مجبور نمی‌کند نباید این‌طور فکر کند، تنها می‌توان به او گفت اجازه دهید ما مثل شما فکر نکنیم. موفق باشید